قلمرو دانش قرآن بر مبنای آیهٔ «تبیاناً لکلّ شیء»
زینب السادات مجیدی
علمی ـ پژوهشی
فصلنامهٔ تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال بیست و یکم، شمارهٔ ۸۲ «ویژهٔ پژوهش‌های حدیثی»، بهار ۱۴۰۳، ص۱۲۹-۱۴۹

قلمرو دانش قرآن بر مبنای آیهٔ «تبیاناً لکلّ شیء» *

زینب السادات مجیدی[۱]

چکیده:

نگارنده بر اساس آیهٔ «تبیاناً لکلّ شیء» قلمرو دانش قرآن را توضیح می‌دهد. ابتدا نکاتی از آیه و احادیثی در تبیین آن را بیان می‌دارد، آنگاه بیان تفسیر نمونه و تفسیر المیزان ذیل آیه با نقد و بررسی آنها آمده است.

کلیدواژه: قلمرو دانش قرآن؛ آیهٔ «تبیاناً لکلّ شیء»؛ تفسیر نمونه ـ نقد و بررسی؛ تفسیر المیزان ـ نقد و بررسی.

---

* دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۰؛ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۳۰.

بر اساس درس‌گفتارهای استاد بیابانی.

۱. پژوهشگر علوم اسلامی.

مقدمه

یکی از موضوعات بسیار مهم در نگاه معارف دینی الهی، دانشی است که خدای تعالی به رسولان الهی بخشیده و آنان حامل دانشی شده‌اند که احدی از بندگان الهی غیر از آنان به آن دسترسی ندارند و به هیچ وجه راهی بدان پیدا نمی‌کنند. این دانش را خداوند متعال، خالق همه ماسوی الله و ربوبیت کننده آنها موهبت می‌کند؛ لذا به هیچ وجه خطا و التقاط و ابهامی در آن نخواهد بود، هیچ موجودی نمی‌تواند در القاء و تحمیل و تحمّل آن ایجاد اختلال کند و دریافت کننده آن هرگز نسبت به حقیقت آن شک و تردیدی پیدا نمی‌کند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که خاتم رسولان الهی است، این دانش را از خالق عالم به واسطه همین قرآن کریم و وحی مکمل آن دریافت می‌کند و بدین سان در نهایت وضوح به تمام ذوات مخلوقات الهی آگاهی می‌یابد. اما باید دانست که خدای تعالی از امر خلقت فارغ نشده و همواره در خلق خویش سلطنت و اعمال ولایت می‌کند، به گونه ای که هیچ مخلوقی از این امر مستثنا نیست. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان اهل بیت علیهم‌السلام نیز مشمول این امر خدا هستند. بر این اساس هیچ کس نمی‌تواند بگوید که هر آنچه قرار است در این جهان خلقت اتفاق بیفتد، به صورت کامل و بدون هیچ گونه تغییر و تبدیل و محو و اثباتی نوشته شده است و در آن نوشته به هیچ وجه هیچ تازه‌ای اضافه نمی‌شود و از آن هیچ چیزی کم نمی‌گردد.

کتابی که دانش خلق و آثار و ویژگی های آنها به صورت کامل و بدون هیچ گونه امکان تغییر در آن باشد، طبق معارف توحیدی فطری الهی وجود ندارد؛ زیرا خدای خالق آن کتاب با نوشتن آن کتاب، خود را از آنچه در آن نوشته است از کار نینداخته است. او در نوشته‌های خویش صاحب رأی و نظر است؛ می‌تواند در آن تغییراتی بدهد، بکاهد و بیفزاید. بنابراین وقتی قرآن دانش خود را علم به همه اشیا معرفی می‌کند، بدان معنا نیست که تمام دانش خدای تعالی در همین قرآن جمع گردیده است، یا اینکه گفته شود علم خدای تعالی عین ذات است و این علم خدا در کتاب قرآن و در پی آن در نفس نبی خدا منعکس شده باشد؛ یعنی بگوییم قرآن و نفس نبی نعوذ بالله عین ذات خدای تعالی را در خود دارند.

چنین نگاه خطاآلوده ای نه تنها قرآن کتاب خدا و نفس نبی خدا را عین ذات خدا و مساوی به تمام معنا با خدا می‌داند، بلکه قرآن و نفس نبی را کاملتر از ذات خدای تعالی می‌پندارد؛ زیرا معتقد است که تمام دانش خدا در این کتاب و نفس نبوی منعکس گردیده است. در این صورت قرآن و نفس نبوی امری غیر از ذات خدا و دارای آن خواهد بود. چنین سخنی با الفبای توحید فطری الهی تعارض و تخلف کامل دارد.

بدین صورت باید در تبیین و توضیح آیات قرآن کریم، در ارتباط با دانشی که در آن خدای تعالی قرار داده و نیز در دانش و علم نفس نبی و امامان علیهم‌السلام، همواره به این نکته توجه داشته باشیم که آنچه از علم در کتاب و نفس نبی و امام وجود دارد، علمی است که خدای تعالی به رأی و ارادهٔ خویش آن را پدید آورده است، یعنی علم مخلوق است، نه علم ذاتی حقّ تعالی که مقدم بر رأی و اراده خدا است و به هیچ وجه متعلق رأی و اراده نمی‌تواند واقع گردد؛ زیرا متعلّق اراده و رأی، به رأی و اراده تکوّن می‌یابد نه اینکه قبل از اراده و رأی، ثبوت و تکوّن و وجودی داشته باشد که در همین صورت، رأی واراده در حقیقت هیچ معنایی نخواهد داشت.

با توجه به این مطلب به قلمرو دانش قرآن کریم بر اساس آیهٔ «ونزّلنا علیک الکتاب تبیاناً لکلّ شیء» و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و با نگاهی نقادانه به برخی از تفاسیر می‌پردازیم و در ضمن آن برخی از دیدگاه‌های اندیشوران و عالمان را به تحلیل و تحقیق خواهیم گذاشت.

۱. آیه و توضیح

۱-۱. متن آیه

خدای تعالی می‌فرماید:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل، آیه ۸۹)

۱-۲. نکات آیه

یکم. ابتدای این آیه کریمه از روز قیامت سخن می‌گوید و توضیح می‌دهد که در روز

قیامت در هر امّتی فردی به عنوان شاهد، از آن امّت برانگیخته می‌شود. در عین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آن گواهان و شاهدان، گواه و شاهد می‌آورند.

این قسمت از آیه بیان نمی‌کند که گواهان در هر امّتی چه کسانی اند؟ در امّت‌های پیشین، رسولان و پیامبران و اوصیای آنها گواهان بر آنها خواهند بود، نه فرشتگان، زیرا در آیه کریمه بیان شده است که گواهان هر امّتی از همان امّت خواهند بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه بر آنها خواهد بود، امّا در مورد امّت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آیه بیان نشده است که گواهانشان چه کسانی‌اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا بر آنان نیز همانند امّتهای پیشین گواه خواهد بود یا نه ؟

در آیه دیگری خدای تعالی می‌فرماید:

«فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا» (نساء: ۴۱)

در تفسیر این آیه شریفه از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده است که فرمود:

نَزَلَتْ فِي أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَاصَّةً، فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِنَّا شَاهِدٌ عَلَيْهِمْ، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شَاهِدٌ عَلَيْنَا. (الکافی، ج ۱، ص ۱۹۰)

دوم. در ادامه آیه شریفه بعد از بیان وجود گواهانی در هر امّتی، خدای تعالی تصریح می‌کند که ما کتاب را بر تو نازل کردیم که نهایت بیان هر چیزی در آن وجود دارد. با توجه به قسمت اول آیه معلوم می‌شود که آنان که گواهان امّت رسول خدایند صلی الله علیه وآله، همراه با شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله، کسانی اند که قرآن ـ با این خصوصیت که بیان هر چیزی در آن است ـ برای آنان نازل شده و آنان همه دانش قرآن را دارا شده‌اند.

در آیه دیگر خدای تعالی می‌فرماید:

«وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»[1]

در تفسیر این آیه شریفه امام صادق علیه السلام در مورد کلمهٔ «المؤمنون» فرمود:

إِيَّانَا عَنَى.[2]

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام اعمال بندگان را می‌بینند. قرآن کریم هم خود را به

۱. توبه، آیه ۱۰۵.

۲. الأمالی (للطوسی)، ج ۱، ص ۴۰۹

عنوان «تبیان کل شیء» یعنی نهایت بیان و توضیح هر چیزی معرفی می‌کند. پس امام علیه‌السلام که حامل همین دانش قرآن است، نهایت توضیح و علم و آگاهی را به اشیاء از طریق قرآن دارد. بدین ترتیب همه اشیاء با تمام جزئیاتشان نزد امامان اهل بیت علیهم‌السلام روشن و آشکار است و هیچ چیزی از آنان پوشیده نیست.

در احادیث فراوان که در باب علم و آگاهی امامان اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده، به روشنی به این نکته تصریح شده است که آنان به تمام امور بندگان آگاهی کامل دارند و شاهد بودن بر خلق یکی از جهاتی است که این علم و آگاهی نسبت به امامان علیهم‌السلام را تثبیت می‌کند.

۲. بیان این حقیقت در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و نکاتی از این احادیث

احادیثی که در تفسیر آیه کریمه از امامان اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده، توضیح داده‌اند که مقصود از اینکه خدای تعالی قرآن را نهایت بیان و توضیح همه چیز معرفی می‌کند، آن است که هیچ چیزی در خلق اتفاق نمی‌افتد و به عالم خلق و تقدیر وارد نمی‌شود جز اینکه قبل از تحقّق یافتن آن، دانش آن در قرآن کریم وجود دارد.

حدیث اول

حمّاد لحّام می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود:

نَحْنُ وَ اَللَّهِ نَعْلَمُ مَا فِي اَلسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي اَلْأَرْضِ وَ مَا فِي اَلْجَنَّةِ وَ مَا فِي اَلنَّارِ وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ.

قَالَ: فَبُهِتُّ أَنْظُرُ إِلَيْهِ.

فَقَالَ: يَا حَمَّادُ! إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اَللَّهِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ. قَالَ: ثُمَّ تَلاَ هَذِهِ اَلْآيَةَ: «... وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ اَلْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ...»؛ إِنَّهُ مِنْ كِتَابِ اَللَّهِ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.[1]

حمّاد لحام از شنیدن علم امام علیه‌السلام متحیّر و بهت زده شد. اما امام علیه‌السلام در این حدیث شریف تأکید می‌کند که این مدعا مستند به قرآن است که همه مسلمانان آن را باور دارند

۱. التفسیر (للعیاشی)، ج ۲، ص ۲۶۶

و در آن کتاب، دانش و آگاهی به آسمانها و زمین و بهشت و جهنم و تمام آنچه در آنهاست وجود دارد. امام علیه‌السلام توجه می‌دهد که علم امام علیه‌السلام همان علم کتاب خدای تعالی و از آن است.

حدیث دوم:

به روایت عبدالأعلی بن أعین، امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود:

قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اَللَّهِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ أَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اَللَّهِ، وَ فِيهِ بَدْءُ اَلْخَلْقِ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ اَلْقِيَامَةِ. وَ فِيهِ خَبَرُ اَلسَّمَاءِ وَ خَبَرُ اَلْأَرْضِ وَ خَبَرُ اَلْجَنَّةِ وَ خَبَرُ اَلنَّارِ وَ خَبَرُ مَا كَانَ وَ خَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ. أَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظُرُ إِلَى كَفِّي. إِنَّ اَللَّهَ يَقُولُ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.[1]

حدیث سوم:

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

مَا بَعَثَ اَللَّهُ نَبِيّاً إِلاَّ أَعْطَاهُ مِنَ اَلْعِلْمِ بَعْضَهُ، مَا خَلاَ اَلنَّبِيَّ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ فَإِنَّهُ أَعْطَاهُ مِنَ اَلْعِلْمِ كُلَّهُ. فَقَالَ: «تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ»[2]

حدیث چهارم:

امام صادق صلوات الله علیه نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

أَيُّهَا اَلنَّاسُ! إِنَّ اَللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرْسَلَ إِلَيْكُمُ اَلرَّسُولَ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ أَنْزَلَ إِلَيْهِ اَلْكِتَابَ بِالْحَقِّ، وَ أَنْتُمْ أُمِّيُّونَ عَنِ اَلْكِتَابِ وَ مَنْ أَنْزَلَهُ وَ عَنِ اَلرَّسُولِ وَ مَنْ أَرْسَلَهُ... فَجَاءَهُمْ بِنُسْخَةِ مَا فِي اَلصُّحُفِ اَلْأُولَى وَ تَصْدِيقِ اَلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلِ اَلْحَلاَلِ مِنْ رَيْبِ اَلْحَرَامِ. ذَلِكَ اَلْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ؛ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَى وَ عِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ اَلْقِيَامَةِ، وَ حُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ وَ بَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ.[3]

---

۱. الکافی، ج۱، ص۶۱

۲. تفسیر فرات الکوفی، ج۱، ص۱۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۶۴

۳. الکافی، ج۱، ص۶۰

حدیث پنجم:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام دربارهٔ اختلاف علما در فتوا و نکوهش اهل رأی می‌فرماید:

تَرِدُ عَلَى أَحَدِهِم اَلْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ اَلْأَحْكَامِ، فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ؛ ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ اَلْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ، فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلاَفِ قَوْلِهِ؛ ثُمَّ يَجْتَمِعُ اَلْقُضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ اَلْإِمَامِ اَلَّذِي اِسْتَقْضَاهُمْ، فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً. وَ إِلَهُهُمْ وَاحِدٌ وَ نَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ وَ كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ.

أَ فَأَمَرَهُمُ اَللَّهُ سُبْحَانَهُ بِالِاخْتِلاَفِ فَأَطَاعُوهُ؟ أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ؟ أَمْ أَنْزَلَ اَللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ؟ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟ أَمْ أَنْزَلَ اَللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَامّاً فَقَصَّرَ اَلرَّسُولُ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَنْ تَبْلِيغِهِ وَ أَدَائِهِ؟ وَ اَللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: مٰا فَرَّطْنٰا فِي اَلْكِتٰابِ مِنْ شَيْءٍ وَ فِيهِ تِبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ؛ وَ ذَكَرَ أَنَّ اَلْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ أَنَّهُ لاَ اِخْتِلاَفَ فِيهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَ لَوْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اَللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اِخْتِلاٰفاً كَثِيراً. وَ إِنَّ اَلْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لاَ تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لاَ تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ وَ لاَ تُكْشَفُ اَلظُّلُمَاتُ إِلاَّ بِهِ.[1]

امیر المؤمنین علیه‌السلام در این حدیث شریف نکته‌هایی بسیار دقیق درباره دانش قرآن بیان می‌کند:

اول: با وجود اینکه خدای این امّت، واحد و پیامبرشان واحد و کتاب و احکام الهی‌شان واحد است، چرا باید میان آنها در وظایف‌شان اختلاف باشد؟ اختلاف در میان قاضی‌ها و مفتی‌ها و عالمان این امّت که همه می‌خواهند به حکم خدا حکم کرده و دین خدا را برای بندگان بیان کنند، ناشی از چه عاملی است؟ حضرت توضیح می‌دهد که این اختلاف نه ناشی از نقصان دین است و نه ناشی از کوتاهیِ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در تبلیغ آن.

دوم: اختلافی که در قضاوت قاضی‌ها روی می‌دهد، چگونه باید حلّ شود؟ امام در این مورد می‌فرماید که برای رفع این اختلاف باید به کسی رجوع کرد که این قاضی‌ها را به قضاوت نصب کرده است. اما وقتی به او رجوع شود، او هر دو را تصدیق و تأیید می‌کند و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

هیچ کدام را خطا نمی‌داند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام این امر را نکوهش می‌کند و نشان می‌دهد که چنین امری در دین و تعالیم الهی نادرست و باطل است.

سوم: امام علیه‌السلام اختلاف در حکم درمیان قاضی‌ها را به این صورت بیان می‌کند که اختلاف در یک قضیّه واقعه خارجی عینی است، یعنی در دعوا و ادعایی که در واقع تحقّق یافته است نه در دو واقعه از یک نفر یا دو واقعه شبیه هم از دو شخص مختلف یا دو واقعه در دو زمان مختلف یا مکان مختلف.

اختلاف در واقعه از جهات مختلف می‌تواند موجب اختلاف حکم آن وقایع باشد؛ امّا وقتی واقعه در خارج یکی باشد، آنگاه درباره همان واقعه واحد، دو یا چند حکم مختلف بدهند، روشن است که چنین اختلافی به شخص حکم کننده برمی‌گردد نه شرایط مختلف یک واقعه.

از سوی دیگر حکم کننده‌ها در امّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به حکم خدا و رسول‌اش و کتاب‌اش حکم می‌کنند، در حالی که خدا و رسول و کتاب‌شان واحد است و اختلاف نمی‌تواند ناشی از خدا و رسول و کتاب باشد. پس این قاضی‌ها به حکم کتاب خدا حکم نکرده‌اند، یا هر دو یا حداقل یکی از آن دو. همچنین کسی که آنان را به عنوان قاضی به حکم الهی نصب کرده و هر دو را تأیید می‌کند، معلوم می‌شود خود او هم در این جهت راه باطل رفته و از مسیر دین الهی خارج شده است.

چهارم: امیرالمومنین علیه‌السلام اختلاف در میان قضاوت کنندگان در قضیه واحد عینی خارجی را به هیچ وجه ناشی از خدا و رسول خدا و بیان قرآن و دیگر امور مربوط به آنها نمی‌داند و با توجّه به آن، اختلاف در احکام الهی را در چنین شرایطی جایز نمی‌داند. آنگاه حضرتش به آیاتی از قرآن استناد می‌کند که طبق آن آیات، قرآن به طور کامل نهایت توضیح و بیان هر واقعه‌ای را برای بندگان بیان داشته است. امام علیه‌السلام یادآوری می‌کند که در آیات قرآن اختلافی وجود ندارد و همه آیات قرآن همدیگر را تصدیق کرده و هیچ گونه ناسازگاری در آنها نمی‌توان یافت.

پنجم: با توجّه به چهار نکتهٔ پیش گفته روشن می‌شود که قرآن کریم نسبت به هر

رویداد، حکم خدا را با تمام خصوصیّات آن بیان کرده است و کسی که واجد دانش قرآن باشد، نسبت به حکم خدا در آن مورد به طور کامل و در نهایت وضوح، آگاهی دارد. طبعاً اگر دو نفر به این علم قرآن به همین صورت آگاهی داشته باشند، اختلاف میان آنها در بیان حکم الهی در آن واقعه محال است.

ششم: پس طبق بیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام گسترهٔ دانش قرآن منحصر در احکام کلّی نیست که نتواند تمام جزئیات مربوطه را به عالِم آن ندهد؛ بلکه دانش قرآن به صورتی است که وقتی کسی واجد آن باشد، نه تنها به حکم خدا آگاهی تامّ می‌یابد، بلکه به حکم خدا در هر شرایطی با تمام جزئیات آن به روشنی آگاه می‌شود و بر اساس آن حکم می‌کند. بنابراین عالم به دانش قران در مورد احکام الهی در کلیات و جزئیات به طور کامل و واضح، آگاه می‌شود.

هفتم: با بیانی که در نکته‌های پیش گفته یادآوری شد، دانش قرآن و دین الهی نمی‌تواند منحصر به دلالت ظاهر همین الفاظ محدود در کتاب خدا و محصول آنها باشد؛ زیرا این الفاظ محدودند و دلالت و حکایت گریِ آنها هم بر اساس فهم عمومی مردم به یقین محدود خواهد بود؛ در حالی که وقایع در خارج با شرایط و ویژگیهایی که برای هر رویداد در خارج وجود دارد، از حدّ درک ما انسانها خارج است. به همین جهت امیرالمومنین علیه‌السلام اشاره می‌کنند که: «باطنه عمیق»، یعنی قرآن غیر از مدلول عمومی همین الفاظ، مدلول‌های دیگری نیز دارد که عموم مخاطبان به آن راه ندارند.

پس این قرآن کریم معانی طولی زیادی دارد که خدای تعالی لایه‌هایی از مقاصد الهی را برای کسانی که از آنها خشنود باشد، باز می‌کند. آنان با دسترسی به این لایه ها، از طریق همین کلمات و آیات قرآن کریم به آن حقایق دست می‌یابند.

از میان این امّت، افرادی از دیگران سبقت گرفته، خواسته‌های خدا را فهمیده، بدان ملتزم شده و پای آن ایستاده‌اند. اینان با ایمان و عمل خالصانه به آنچه از تعالیم قرآنی و وحیانی برایشان روشن گردیده است، مشمول عنایات خاصّ الهی قرار گرفته و به بینایی و بصیرت خاصّی دست می‌یابند که دیگران بدان نرسیده‌اند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «غرائب و امور پیچیدهٔ قرآن تمام شدنی نیست و تاریکی‌ها به وسیلهٔ آن بر طرف می‌شوند».

حضرتش در این کلام به آنها اشاره می‌کند و قرآن را دارای نوری می‌داند که روشنگریِ آن تمام شدنی نیست. خداوند همواره برای حاملان قرآن حقایقی تازه می‌رساند که پیشتر از این برایشان پوشیده بوده است. خدای تعالی نیز به آنان که ملتزم به قرآن بوده و به آن عمل کرده و پای آن ایستاده باشند، بشارت می‌دهد که آنان را از آبی گوارا سیراب گرداند. خدای سجان می‌فرماید:

«وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا»[1]

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»[2]

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به ابوبصیر در توضیح آیهٔ «لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا» می‌فرماید:

لَأَمْدَدْنَاهُمْ عِلْماً كَيْ يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.[3]

نیز در حدیثی دیگر می‌فرماید:

لَأَفَدْنَاهُمْ عِلْماً كَثِيراً يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.[4]

حدیث ششم:

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّ اَللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ اَلنَّبِيِّينَ، فَلاَ نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَداً. وَ خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ اَلْكُتُبَ، فَلاَ كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَداً. وَ أَنْزَلَ فِيهِ تِبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ خَلْقَكُمْ وَ خَلْقَ اَلسَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضِ، وَ نَبَأَ مَا قَبْلَكُمْ، وَ فَصْلَ مَا بَيْنَكُمْ وَ خَبَرَ مَا بَعْدَكُمْ، وَ أَمْرَ اَلْجَنَّةِ وَ اَلنَّارِ وَ مَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ.[5]

در این حدیث شریف، امام صادق علیه‌السلام گسترهٔ دانش قرآن کریم را به خوبی بیان می‌دارد.

---

۱. جن، آیه / ۱۶
۲. فصلت، آیه / ۳۱، ۳۰
۳. بحار الأنوار، ج۲۴ ، ص۲۸
۴. بحار الأنوار، ج۲۴، ص۲۹
۵. الکافی، ج۱، ص۲۶۹

حضرتش تصریح می‌کند که خداوند، دانش مربوط به آنچه در خلقت انسانها و آسمانها و زمین و اقوام و گروهها و بهشت و جهنم و آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد، همه را در قرآن کریم با تمام جزئیات بیان کرده است و عالِم به قرآن، نسبت به این دانش‌ها به وضوح و روشنی آگاهی دارد.

حدیث هفتم:

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّ اَلْعَزِيزَ اَلْجَبَّارَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ وَ هُوَ اَلصَّادِقُ اَلْبَارُّ؛ فِيهِ خَبَرُكُمْ وَ خَبَرُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مَنْ بَعْدَكُمْ وَ خَبَرُ اَلسَّمَاءِ وَ اَلْأَرْضِ. وَ لَوْ أَتَاكُمْ مَنْ يُخْبِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ لَتَعَجَّبْتُمْ.[1]

در این حدیث شریف به اخباری اشاره دارد که در این کتاب، مربوط به شماست و کسانی که پیش از شما بوده‌اند و کسانی که پس از شما خواهند آمد و نیز آنچه در آسمان و زمین وجود دارد و وجود داشته و وجود خواهد داشت. لذا اگر کسی به شما در این مورد خبر دهد، شما تعجب خواهید کرد. این بیان امام نشان می‌دهد که این اخبار را همگان نمی‌توانند از قرآن بفهمند؛ بدین روی بعد از بیان کسی که به آن آگاهی دارد، کسانی که آن را می‌شنوند شگفت زده می‌شوند. منظور امام از شگفت زده شدن کدام است؟ آیا مربوط به چگونگیِ دلالت قرآن به آن امور است، یعنی وقتی عالم به قرآن از خود قرآن آن دانش‌ها را بیرون آورد از چگونگی ارتباط این کلمات قرآن به آن دانش‌ها انسان‌ها شگفت زده می‌شوند؟ یا خود آن دانش‌ها موجب شگفتیِ انسان‌ها می‌شود؟ هر کدام از این دو معنا منظور باشد، روشن می‌کند که همگان به این دانش قرآن دسترسی ندارند.

حدیث هشتم:

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

كِتَابُ اَللَّهِ؛ فِيهِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مَا بَعْدَكُمْ وَ فَصْلُ مَا بَيْنَكُمْ؛ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ.[2]

امام علیه‌السلام در این حدیث شریف بیان می‌کند دانشی که قرآن کریم آن را دارد، ائمه به آن

---

۱. الکافی، ج۲، ص۵۹۹
۲. الکافی، ج۱، ص۶۱

دانش دسترسی دارند، یعنی غیر امامان علیهم‌السلام همین دانش را از قرآن دارا نیستند و این دانش قرآن دانش عمومی نیست.

۳. بیان تفسیر نمونه و نقد و بررسی آن

۳-۱. در تفسیر نمونه در بیان نهایت وضوح بودن قرآن که در آیه شریفه آمده است، تحت عنوان «قرآن بیانگر همه چیز است» می‌نویسد:

از مهمترین مباحثی که در آیات فوق به میان آمده، "تبیان کل شیء" بودن قرآن است.

"تبیان" (به کسر "ت" یا فتح آن) معنی مصدری دارد، یعنی بیان کردن. و از این تعبیر با توجه به وسعت مفهوم "لِکُلِّ شَیءٍ" به خوبی می‌توان استدلال کرد که در قرآن، بیان همه چیز هست. ولی با توجه به این نکته که قرآن یك کتاب تربیت و انسان سازی است که برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه‌های معنوی و مادی نازل شده است، روشن می‌شود که منظور از همه چیز، تمام اموری است که برای پیمودن این راه لازم است، نه اینکه قرآن یك دائرة المعارف بزرگ است که تمام جزئیات علوم ریاضی و جغرافیایی و شیمی و فیزیك و گیاه شناسی و مانند آن در آن آمده است، هر چند قرآن یك دعوت کلی به کسب همه علوم و دانشها کرده که تمام دانشهای یاد شده و غیر آن در این دعوت کلی جمع است.[۱]

۳-۲. نقد و بررسی این بیان

در این کلام تفسیر نمونه، نکاتی قابل تأمل و توجه دیده می‌شود.

نکته اول: تفسیر نمونه مانند همه آنان که حجیّت ظهور لفظ در معنای حقیقی را قبول دارند، تصریح می‌کند که آیه شریفه دلالت دارد که در قرآن کریم بیان هر چیزی هست. این نکته با توجه به این آیه کریمه و آیات دیگر که در قرآن کریم کم نیستند، دلالت دارد که خداوند دانش همه اشیاء را در قرآن قرار داده است.

نکته دوم: با رجوع به قرآن کریم روشن می‌شود که هر فرد با توجّه به مدلول‌های الفاظ و چگونگیِ رسیدن از الفاظ به معانی، تنها اندکی از معلومات در حوزه‌های مختلف به

---

۱. تفسیر نمونه، ج۱۱، ص ۳۶۱

دست می‌آورد؛ آن هم نه به صورت کامل و تمام، بلکه به صورت اجمالی و کلّی. مثلاً درباره حقیقت انسان که یکی از محورهای مباحث قرآنی است، با رجوع به آیات قرآن کریم بدون هیچ گونه پیش فرض دیگری از دانش‌ها و تحقیقات بشر در ارتباط با خود انسان، تعریف و تبیین دقیق و کاملی از حقیقت انسان از قرآن به دست نمی‌آید.

در حدّ رجوع لفظی روشن نمی‌شود همین شخص موجود که فردی از افراد نوع انسان است، چه سابقه‌ای قبل از ورود به دنیا داشته، بدن او چگونه شکل گرفته، اعضا و جوارح او در طول نسل او چه تشابهی و سنخیتی با اجدادش دارد؟ روح و نفس آیا قبل از بدن انسان آفریده شده است یا بعد از بدن؟ اگر نفس انسان پیشتر از بدن وجود داشته، چگونه بوده است؟ اگر بعد از بدن و با بدن حادث می‌شود، کی و چگونه به بدن تعلّق گرفته و ترکیب با بدن پیدا می‌کند؟ چگونگی ترکیب آن با بدن به چه صورتی است؟ اگر از خود بدن تکوّن پیدا کرده، این تکوّن چگونه است؟ تغییر و تحولات بدن چه تأثیری در روح و نفس انسانی دارد؟ آیا روح و نفس با بدن تغییر و تحوّل پیدا می‌کند یا نه؟ و پرسشهای فراوان دیگر در مورد حقیقت انسان.

تمام آنان که در قرآن کریم تا به حال اندیشیده و تمام کلمات آن را به دقّت بررسی و تحقیق کرده‌اند، با انحصار در دلالت الفاظ قرآن به هیچ کدام از این پرسشها نتوانسته‌اند جواب قانع کننده و روشن بدهند، بلکه حتی در طول تاریخ دانش قرآنی، به ابهام و اجمال آن افزوده‌اند.

نکته سوّم: با توجّه به دو نکتهٔ پیش گفته می‌توان گفت هیچ کسی با دانش متعارف بشری نمی‌تواند مدعی آن باشد که ما می‌توانیم بدون توجّه به تعالیم خاصّ الهی، حتی یک موضوع مربوط به زندگی انسان را ـ اعم از فردی یا اجتماعی ـ به صورت کامل بیان کنیم، یعنی به گونه ای که بدون هیچ گونه ابهامی در ارتباط با طول حیات این بشر، در شرایط مختلف مکانی و زمانی به روشنی کامل با استناد به فهم عمومی الفاظ باشد. هیچ کس نمی‌تواند مخاطب خود را به آگاهی کامل در آن موضوع برساند، به شکلی که برای او هیچ نکته ای از آن موضوع مجهول نماند.

نکته چهارم: نویسندگان تفسیر نمونه متوجّه همین مشکل گردیده اند، امّا راه حل این مشکل را در این دیده‌اند که واژه «کلّ شیء» را از ظهورش خارج کنند و آن را محدود به امور مربوط به غایت و مقصود خدای تعالی از نزول قرآن بدانند. لذا آن را به این صورت بیان کرده‌اند: «قرآن یک کتاب تربیت و انسان سازی است که برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه های معنوی و مادّی نازل شده است». این کلام تفسیر نمونه، از جهتی می‌خواهد عمومیّت «کلّ شیء» را نگاه دارد و از جهتی می‌خواهد مشکل فقدان چنین عمومیتی را حلّ کند. زیرا می‌داند که کسی نمی‌تواند به طور متعارف، تمامِ آنچه را که مربوط به خدای خالق آسمانها و زمین است و نیز همهٔ آنچه را که در آسمانها و زمین وجود دارد، به روشنی و وضوح تمام از قرآن بفهمد و بفهماند. به همین جهت می‌گوید که مقصود از «کلّ شیء» همه چیز به صورت عمومی کامل نیست، بلکه مقصود، عمومیّت در ارتباط با تربیت و انسان سازی در دو جهت مادی و معنوی است.

اما فهم مطلب به دو نگاه نیاز دارد. در نگاه اول، خیلی روشن و باز می‌توان گفت چنین بیان روشنی در ابعاد مختلف حیات انسانی در قرآن کریم برای عموم مردم وجود ندارد. با نگاه دوم می‌بینیم که در همین قرآن، موضوعات فراوانی طرح شده است که در نگاه عمومی ربطی به تربیت و انسان سازی ندارد. کسی که بخواهد ارتباط آنها را با این موضوع به صورت واضح و روشن بیان کند، امکان ندارد با فهم عمومی و بدون توجّه به دیگر دانش‌های انسانی ـ که در طول حیات بشر، تغییر و تحوّلات و تکامل زیادی در آن رخ داده و می‌دهد ـ بدان مقصود نایل آید.

نکته پنجم: قرآن کتاب خدای خالق انسان و خالق همه ماسوی الله است. نزول قرآن در میان این همهٔ مخلوقات الهی بر فردی در جزیرة العرب به نام محمد امین صورت گرفته، که بعد از دریافت قرآن، «رسول خدا» و «خاتم النبیین» نامیده شده است. او هیچ دانشی از دانش‌های بشری را نیاموخته بود و زندگی او در طول زندگی و حیات قبل از نزول قرآن، یک زندگی معمولی و متعارف مانند دیگر افراد عادی جامعه بود. هیچ سخنی از دانش‌های بشری از او ثبت نشده، امّا در آن جامعه چنان زندگی پاک و پاکیزه‌ای داشت که هیچ

گزارشی از امور زشت و بد و خلاف اخلاق وجود نداشت؛ بلکه به عکس، او میان کسانی که حقوق انسانها برایشان اهمیّتی نداشت، به نام محمد امین معروف شده بود.

چنین شخصی با چنین سابقه ای حامل کتابی آسمانی گردیده است که می‌خواهد تربیت و انسان سازی‌ها و تکامل انسان را در تمام ابعادش عهده دار شود؛ آن هم در طول تاریخ تا قیامت، در زمان‌های مختلف با شرایط مختلف؛ که قابل تصوّر برای ما انسان امروزی نیست، چه رسد به انسانِ همان زمان؛ برای همه مردم در تمام عصرها با تمام شرایط مخصوص به خودشان.

چنین کتابی اگر چه به زبان عمومی با مردم سخن می‌گوید، امّا می‌خواهد دانش غیر قابل تصوّری را در ارتباط با خدا و جهان و در میان این همه انسان و جایگاه او در کلّ این خلقت بیان کند. این کتاب می‌خواهد مسیر تربیت و تکامل فرد فردِ انسانها را در هر منطقه و زمانی به روشنی بدون هیچ گونه یاری گرفتن از دانش بشری برای عموم مردم بازگوید. چنین امری نه در اندیشهٔ ما می‌گنجد و نه هیچ فرد دیگری می‌تواند با اندیشهٔ خویش از کتاب قرآن چنین دانشی را به دست آورد و برای همگان به راحتی ارائه کند.

نکته ششم: با توجه به نکات پیش گفته، تربیت انسان و رساندن آن به اوج کمالش در دو بُعد فردی و اجتماعی، در گرو شناخت کامل او و تمام موجوداتِ مؤثّر در تربیت او است. بنا بر این برای آنکه همین مطلبی را که در تفسیر نمونه دانش آن را در قرآن لازم دانسته، به صورت دقیق و کامل، با تمام شرایط آن به سرانجام برسانیم، ناگزیر باید به مطالبی دست یابیم که برای این امر لازم است و دانش آن را باید از قرآن به دست آوریم. چنین امری یقیناً از عهده یک انسان بدون پیوند با دانش الهی خارج است.

قرآن رشتهٔ پیوستهٔ الهی است که بین آسمان و زمین کشیده شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام از طریق این ریسمان الهی با خدای خالق جهان و انسان در ارتباط بوده‌اند و تمام علوم و دانش تقدیرات خدای تعالی از این طریق به آنها می‌رسد. به همین جهت، دانش قرآن فراگیر و از گستره ای بی حدّ و حصر برخوردار است که در اندیشهٔ هیچ کسی نمی‌گنجد. تنها و تنها رسول خدا صلی الله علیه واله و امامان معصوم علیهم السلام هستند که حامل

این دانش می‌شوند و آنان به مؤمنان و شیعیانشان در حدودی که بخواهند عطا می‌کنند. همان طور که در احادیثِ ذیل آیه نقل شد، این مطلب به وضوح تبیین شده است.

بنابراین قرآن در واقع دانش همهٔ جهان خلقت را دارا است، امّا این دانش به صورت متعارف در اختیار بندگان گذاشته نشده است؛ بلکه به عنایت خاصّ الهی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم علیهم‌السلام افاضه می‌شود. این مطلب صریح آیه کریمه است که در قرآن نهایت بیان هر چیزی است، ولی نه برای همگان، بلکه برای کسانی که از سوی خدای تعالی برای این دانش برگزیده شده‌اند.

۴. بیان تفسیر المیزان

۴-۱. مرحوم علامه طباطبایی معتقد است که اگر ما تنها به دلالت کلامیِ متعارف در دانش قرآن بنگریم، آنچه از قرآن می‌توان استفاده کرد، دانشی محدود در حوزهٔ هدف گذاری متعارَف از آن در هدایت عموم مردم به سوی مبدء و معاد خواهد بود. بعلاوه، از این طریق نمی‌توان به تمام جزئیات و شرایط آن امور دست یافت، بلکه تنها می‌توان کلیّاتی در آن مباحث به دست آورد. امّا ایشان نهایت بیان بودن به همه اشیا را با شاهد بودنِ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ضمیمه کردن آیات شهادت در قرآن کریم پیوند می‌دهد و با اشاره به وضع کتاب، بیان می‌دارد که مقصود از کتاب، لوح محفوظ است. سرانجام به این نتیجه می‌رسد که علم کتاب در مرتبهٔ عالی که خارج از دلالت الفاظ است، خاصّ هدایت خلق نیست. ایشان می‌نویسد:

«از آنجا که قرآن کتاب هدایت عموم مردم است و شأن قرآن هم همین است، منظور از «کلّ شیء» تمام آن چیزهایی است که به امر هدایت خلق باز می‌گردد، یعنی تمام آنچه مردم در هدایت خود به آن نیاز دارند، یعنی معارف حقیقی در ارتباط با مبدأ و معاد و اخلاق برتر و شرایع الهی و قصّه‌ها و موعظه‌ها، پس قرآن نهایت بیان همه این امور است.

این کلام مفسران که بر اساس ظاهر معنای «تبیان» گفته اند، از بیان متعارف کلامی شناخته می‌شود که عبارت است از ظاهر ساختن مقصود از طریق دلالت لفظی؛ زیرا ما از دلالت لفظ قرآن کریم جز بر کلیّاتی از آنچه گفته شد، هدایت نمی‌یابیم.

امّا در روایات، دلالت است که در قرآن علم گذشته و آنچه خواهد شد و آنچه تا قیامت شدنی است، وجود دارد. اگر این روایات صحیح باشد، لازمه اش این است که منظور از «تبیان» چیزی باشد عامّ تر از آنچه به دلالت لفظ می‌توان به آن دست یافت. پس شاید در آنجا اشاره‌هایی غیر از طریق دلالت لفظی باشد، یعنی آنچه از رازها و پنهانی‌ها پرده بردارد که راهی به آنها از طریق متعارف وجود ندارد.

آنچه از سیاق این آیات ظاهر می‌شود که برای احتجاج بر اصول سه گانه توحید و نبوت و معاد جاری شده است که سخن در محور این امور در این آیات می چرخد، این است که این سخن خدا «و نزّلنا علیك الکتاب» تا آخر، جمله مستأنفه نیست؛ بلکه حال از ضمیر خطاب در «جئنا بک» می‌باشد....

پس معنای آیه این گونه می‌شود: و ما شما را بر اینها شاهد می‌آوریم، در حالی که پیش از این در دنیا کتاب بر شما نازل کرده بودیم؛ کتابی که بیان همه اموری است که در امر هدایت مردم لازم است که به واسطه آن حق از باطل شناخته می‌شود. پس پیامبر شهادت بر اعمال مردم را تحمّل می‌کند و روز قیامت ظالمان را به ستم‌هایشان و بر مسلمانان به اسلام‌شان شهادت می‌دهد.

نکتهٔ لطیفی که این معنا را تایید می‌کند، آن است که در در برخی آیات قرآن کریم، شهادت کنار کتاب ذکر شده است؛ مانند این سخن خدا که می‌فرماید: «و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود و کتاب در آنجا نهاده می‌شود و پیامبران و گواهان آورده می‌شوند».

به زودی ان شاء الله خواهد آمد که منظور از این کتاب، «لوح محفوظ» است.... شهادت لوح محفوظ اگر چه غیر از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، امّا آن دو در عنوان «کتاب نازل شده» اتفاق دارند»[1].

۴-۲. نقد و بررسی این بیان

در این تفسیر، آیهٔ کریمه به چهارصورت مورد توجه قرار گرفته است.

صورت اول همان است که در تفسیر نمونه هم بیان گردید؛ یعنی اینکه از نظر دلالت

۱. المیزان، ج۱۲، ص ۳۲۴-۳۲۵

لفظی متعارف، قرآن بیان کلیّاتی است در ارتباط با آنچه شأن قرآن کریم است، یعنی کلیاتی درباره هدایت مردم به مبدأ و نبوّت و معاد و اخلاق برتر و شرایع و داستانها و موعظه ها.

در این مورد پیش از این بحث و بررسی صورت گرفت و آنچه در آنجا بیان شد، کفایت می‌کند.

صورت دوم آن را مرحوم علامه طباطبایی با استناد به روایات بیان می‌کند که «تبیاناً لکلّ شیء» به علم گذشته و آینده تا قیامت ارتباط می‌یابد. مرحوم علامه طباطبایی تصریح می‌کند که اگر این روایات صحیح باشد، منظور از آنها دلالت لفظی متعارف قرآن کریم نیست؛ بلکه دلالت اشاره‌ای و رمزی است که یک امر اختصاصی می‌باشد. از کلام مرحوم علامه طباطبایی به روشنی استفاده می‌شود که ایشان در مورد این روایات نظر مثبت ندارد، زیرا به این صورت تعبیر می‌کند که «اگر صحیح باشد».

این در حالی است که احادیث فراوان از اهل بیت علیهم‌السلام هم در تفسیر آیات قرآن کریم و هم مستقلّ از آنها بیان کرده‌اند که ائمه علیهم‌السلام به تمام آنچه گذشته و تمام آنچه برای آینده از ناحیه خدای تعالی تقدیر شده است، آگاهی دارند. بنابراین برای مثل علّامه طباطبایی رحمه الله به یقین این امر روشن و واضح بوده است. این دانش امامان علیهم‌السلام از طریق همین قرآن و به واسطه همین قرآن موجود صورت می‌گیرد و امامان به جهت تحمّل علم و دانش قرآن به چنین مقامی از دانش دارا شده‌اند.

بنابراین تعبیر علامه درست است که این دلالت و این دانش به صورت متعارف تعلیم و تعلّم کلامی عمومی نیست؛ بلکه به صورت دیگری است که خدای تعالی برای آنها قرار داده است؛ یعنی لایه‌های متعدّد طولی قرآن که مقاصد الهی را در خود دارد، برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم علیهم‌السلام دانش غیرقابل تصوّر از سوی خدای تعالی به واسطه قرآن می‌رسد. بنابراین نمی‌توان آیهٔ کریمه را از ظاهر خودش ـ که بیان همه چیز در قرآن وجود دارد ـ برگرداند و آن را به مواردی خیلی اندک، آن هم نه با تمام جزئیات، بلکه کلیاتی از آنها محدود کرد. امّا به دلالت خود قرآن و روایات، قرآن تأویل دارد و تأویل آن را جز راسخان در علم نمی‌دانند. از اینجا معلوم می‌شود که دانش کامل قرآن، عمومی نیست، اگر چه عموم مردم از مرتبه‌ای از دانش قرآن بهره می‌برند.

بدین ترتیب روشن می‌شود که می‌توان این آیه و نظایر آن را که در قرآن فراوان وجود دارد، به ظاهرش که عمومیت دانش قرآن است، منحصر بدانیم؛ امّا حامل آن دانش کامل را محدود به پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای حضرتش بدانیم. در این صورت عموم مردم را در دلالت ظاهر لفظی صریح آیات قرآن در محکمات آن محدود کرده ایم؛ با این قید که شماری از اصحاب در سایهٔ تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت علیهم السلام در حدّ تعلّم از آن بزرگواران، تا حدودی به برخی لایه‌های دانش قرآن برسند.

صورت سوم، نظری است که مرحوم علامه طباطبایی برگزیده است؛ به این بیان که این آیات در احتجاج بر اصول سه گانهٔ توحید و نبوت و معاد جاری شده است. بدین ترتیب آیه در صدد بیان این مطلب است که خداوند، پیامبرش صلی الله علیه وآله را گواه بر گواهان امّت‌ها قرار داده است. این امر را به فروفرستادنِ کتابی پیوند زده است که نهایت بیان همه مطالب را دارد. یعنی خدای تعالی در دنیا برای پیامبرش قرآنی نازل کرده که این ویژگی را دارد و در قیامت نیز، از او گواهی بر گواهان امّت خویش در انجام وظایف‌شان خواسته است.

به عقیدهٔ مرحوم علامه، قرآن در حقیقت بیان کامل در باب توحید و نبوت و معاد است، نه تمام آنچه در خلقت وجود دارد. امّا به نظر می‌رسد ایشان «تبیان کل شیء» بودنِ قرآن را به «گواه بودنِ پیامبر صلی الله علیه و آله» مرتبط می‌کند، پس باید معتقد باشد که در «تبیان کلّ شیء» بودن در باب توحید و نبوت و معاد، اختصاص به رسول خدا صلی الله علیه واله دارد. ولی ایشان در بحث «تفسیر قرآن به قرآن» که در جلد اول المیزان بدان پرداخته، به این آیه برای فهم عمومی قرآن استناد کرده است. معلوم می‌شود نگاه ایشان در اینجا به این آیه با نگاهی که به همین آیه در مقدمه تفسیر دارد، متفاوت است.

ایشان در مقدمه بعد از ذکر این آیه به عنوان دلیل بر تفسیر قرآن به قرآن می‌نویسد:

حاشا أن یکون القرآن تبیاناً لکل شیء ولا یکون تبیاناً لنفسه.[1]

هرگز نمی‌شود قرآن تبیان هر چیزی باشد، ولی تبیان خودش نباشد.

---

۱ المیزان، ج۱، ص۱۰.

تأمّل در نگاه علامه به این آیه نشان می‌دهد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چون از ناحیهٔ خدای تعالی به مقام گواه در قیامت برگزیده شده است، پس خداوند به او کتابی فرو فرستاده که تبیان کل شیء است. از این نکته استفاده می‌شود که این ویژگی قرآن اختصاص به پیامبر و امامان اهل بیت علیهم‌السلام دارد، امّا در مقدمه تفسیر، تبیان کل شیء را برای عموم مردم دانسته است.

نکته دیگر که در مورد این وجه از تفسیر ایشان جای تأمّل دارد، این است که می‌گوییم: بر فرض که بپذیریم قرآن نهایتاً برای عموم مخاطبان خویش در ارتباط با توحید و نبوت و معاد بیان و وضوح دارد، در این صورت همهٔ آنان که در این امور به قرآن رجوع می‌کنند، نباید هیچ اختلافی در این سه امر داشته باشند؛ چون قرآن در بیان آنها هیچ کمبودی و نقصانی ندارد. امّا می‌بینیم که اختلاف در مورد این اصول و دیگر امور مربوط به دین الهی در میان مسلمانان، از حدّ شمارش فراتر رفته است.

این نکته نشان می‌دهد که عالمان و محقّقان در حوزه فهم قرآن، از بیان روشن قرآن ـ که عموم مردم آن را به راحتی می‌فهمند ـ به دور رفته‌اند؛ بلکه ظاهر قرآن نتوانسته عموم مردم را به آنچه حق است راهنمایی کند. پس قرآن حتی در توحید و نبوت و معاد و سایر مطالب مربوط به دین که برای عموم باید روشن کند، به بیان خودش اکتفا نکرده، بلکه در این امر مردم را به پیامبرش و امامان معصوم ارجاع داده است.

البتّه این بدان معنا نیست که قرآن هیچ معرفتی به عموم مخاطبان خود در امور دین نداده باشد، بلکه اصل روشنگری برای عموم در خصوص اصول اساسی معرفت دین را قرآن پایه گذاری کرده است. کتاب خدا با توجّه به فطرت توحیدی انسانها آنان را به خدای‌شان توجّه داده، آنان را به خودشان آگاهانیده، فقر و احتیاج‌شان را به پروردگارشان شناسانده و نعمت‌های خود را به یاد آنان آورده است.

قرآن با توجّه به این تولیت، اولیای خویش را در بیان وظایفشان به آنان روشن کرده و آنان را در دینداری به پیروی از رسول‌اش خوانده است. بعلاوه ثبات در اصل دینداری را با هماهنگیِ کامل در پیروی از تعالیم رسول و اوصیای او دانسته است، نه اینکه برای همگان در تمام امور دین، تمام امور دینداری خویش را بیان داشته باشد.

صورت چهارم: این صورت در حقیقت جدا از بیان سوم نیست، بلکه مکمل آن است. ایشان برای تأیید بیان خود از تبیان کل شیء بودن قرآن در آیهٔ شریفه و پیوند آن با شاهد بودنِ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، به آیات دیگر در قرآن کریم توجه کرده و رابطهٔ شهادت با کتاب را مورد نظر قرار داده است. به عنوان مثال با توجّه به «وُضع الکتاب وجیئ بالنبیّین والشهداء» معتقد است که منظور از کتاب در این آیه، همان لوح محفوظ است که تمام اعمال انسان را به صورت خیلی روشن در خود دارد و خود این کتاب، گواه صادقی در روز قیامت بر انسان خواهد بود. آنگاه یاد آوری می‌کند که گواهیِ لوح محفوظ غیر از گواهیِ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، امّا آن را در حکم و قضای کتابِ نازل شده بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرتبط با هم می‌شمارد.

از این بیان علامه طباطبایی رحمه الله ـ که در نوشتار دیگری باید به طور کامل بررسی شود ـ بر می‌آید که علم لوح محفوظ، اختصاص به امور دینی مردم ندارد؛ بلکه همهٔ امور مربوط به خلق با تمام جزئیاتش در آن لوح ثبت گردیده است. پس اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حامل آن لوح محفوظ باشد، در این صورت دیگر نمی‌توان گفت که رسول خدا به علوم مربوط به غیر دین آگاهی ندارد. اگر قرآن هم مرتبط با لوح محفوظ باشد، دانش لوح محفوظ در قرآن هم منعکس خواهد شد؛ البته اگر لوح محفوظ را کتابی غیر از همین کتاب قرآن بدانیم، که رسول خدا و اولیای الهی علیهم‌السلام از طریق قرآن به آن دست می‌یابند. این بحث نیاز به تفصیل بیشتر دارد که در جای خود باید به آن پرداخته شود.

فهرست منابع

قرآن کریم

شریف رضی، **نهج البلاغه**، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.

طباطبایی، محمد حسین، **المیزان**، تهران: دارالکتب الاسلامیة.

طوسی، محمد بن حسن، **امالی**، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ ق.

عیاشی، محمد بن مسعود، **تفسیر**، قم: علمیه، ۱۳۸۰ ق.

فرات کوفی، **تفسیر**، تهران: وزارت ارشاد، ۱۴۱۰ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران: اسلامیه.

مجلسی، محمد باقر، **بحارالانوار**، تهران: دارالکتب الاسلامیة.

مکارم شیرازی و همکاران، **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الاسلامیة.